

# علم أصول الفقه

٢٢-٨-٩١ مبادئ مختص تصديقي ١٤

دراسات الأستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- بنابراین در انتقال لفظ به معنا، یک معنایی، مراد متکلم است. این معنا گاهی مدلول مطابقی لفظ و گاهی مدلول التزامی لفظ است. گاهی استعمال گوینده، استعمال حقیقی و گاهی استعمال مجازی است.
- اما غیر از این معنا، گاهی معانی دیگری هم هست که ممکن است مخاطب آنها را فراتر از این معنا، از عبارت و متن او به دست آورد. آن معانی ممکن است لازم بین به معنی الاعم باشد و ممکن است لازم غیر بین باشد و ممکن است مخاطبی آن را درک کند و مخاطب دیگر آن را درک ننماید.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- برای درک مدلول لفظ، آشنایی با زبان و سبک نوشتاری نویسنده (یا گفتاری یک گوینده) کافی است. اما برای این که مخاطب به لوازم بین به معنی الإعم یا لوازم غیر بین دست یابد، اطلاعات بیشتری را نیاز دارد. مثلاً دانستن این که عبارت در چه فضای تاریخی و با چه شرایط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بیان شده است، چه بسا تأثیر بسزایی دارد و مخاطب به واسطه‌ی دانستن آن مطالب، از لفظ معانی-ای را استفاده می‌کند که دیگران نمی‌کنند. یا چه بسا مخاطب به دلیل اطلاع از باورهای نویسنده، مطالبی را برداشت می‌کند که دیگران به دلیل نداشتن آن اطلاعات از چنین برداشت-هایی عاجزند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- ما به تمام آن معانی که حول و حوش یک معنای مورد نظر متکلم و بر اساس اطلاعات دیگر به دست می‌آید، «سایه-های معنایی سخن» می‌گوییم. یک سخن غیر معنای خویش، از یک سری معانی-ای برخوردار است که ممکن است برای بعضی مکشوف و برای برخی دیگر مکشوف نباشد. اما این تفاوت در ادراک، از ساحت بحث لفظ و ساحت دلالت خارج است و به اطلاعات مخاطب در مورد یک مفهوم و یک معنا برمی-گردد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- دو مثال زیر برای تبیین این مطلب ما را بیشتر یاری می‌دهد:

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- لفظ آب، در یک گفت-وگویی عادی و با یک ذهنیت عادی، بر مایع بی-رنگ و بی-بو و بی-مزه دلالت دارد. همان که بچه-ها زودتر از همه چیز آن را می‌آموزند، در حوض خانه‌ها وجود دارد و هنگام تشنگی، عطش را رفع می‌کند. حال اگر کسی در مورد ساختمان مولکولی آب اطلاعاتی داشته باشد، معنایی را تصور می‌کند که آدم‌های عادی نمی‌توانند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- هر چه این اطلاعات عمیق-تر باشد، آنچه از لفظ آب فهمیده می‌شود، بیشتر خواهد شد. همین طور این لفظ در نظر یک طبیعی دان قدیمی، معنایی را ایجاد می‌کرد که امروزه ایجاد نمی‌شود. او آب را جسمی یکپارچه تلقی می‌کرد در حالی که طبیعی دان امروزی، ساختاری ذره-ای برای آن قایل است. اما هیچ یک از این اطلاعات ربطی به مدلول لفظ آب ندارد. یا به عبارت دیگر با تغییر این اطلاعات، مدلول واقعی آب تغییری نمی‌کند. لفظ آب دارای معنای آب است.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- لفظ خورشید بر آن جسم نورانی در آسمان که صبح-ها طلوع می‌کند و عصرها غروب می‌کند، دلالت دارد. و می‌دانیم که تصورات کهن در مورد این جسم با تصورات امروزی تفاوت دارد. اطلاعات ما نسبت به اطلاعات گذشتگان تغییراتی یافته است. برخی اطلاعات آنها، امروز مورد تأیید ما است و برخی مورد تکذیب ما قرار گرفته است.



## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- اما این هرگز بدان معنا نیست که استعمال این کلمه در شعر کهن یا شعر امروزی و آنچه مورد نظر شاعر قدیم و شاعر امروز است، با هم تفاوت دارد. هر دو همان معنا را اراده می‌کردند. علم به چگونگی ساختار خورشید و چگونگی تولید نور و فعل و انفعالاتی که در آن صورت می‌گیرد، به ارتباط لفظ خورشید با معنای آن، کاری ندارد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- اطلاعات متکلم و مخاطب و دانش آنها نسبت به خورشید ممکن است تفاوت داشته باشد؛ اما این مطلب هیچ تأثیری در دلالت لفظ خورشید بر معنای آن ندارد. متکلم یا مخاطب ممکن است فیزیک-دان باشند یا در مورد فیزیک خورشید تحقیق کرده باشند. به این جهت آنها اطلاعاتی از معنا دارند که برخی دیگر ندارند و فقط همان جرم نورانی را که در آسمان دیده می‌شود، می‌شناسند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- برای روشن-تر شدن این نکته، جا دارد که به صورت اجمالی به بحث وضع اشاره نماییم. البته این بحث را در جای خودش به صورت مفصل شرح خواهیم داد؛ اما آنچه اینجا می‌خواهیم بر آن تأکید کنیم، معنای لفظ است. سؤال این است که واقعاً معنای لفظ چیست؟ آیا آن شیء خارجی مثلاً آب یا خورشید در مثال‌های مذکور، معنای لفظ آب و لفظ خورشید هستند؟

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در جواب این سؤال باید گفت: وضع، عامل ارتباط لفظ و معنا است و برای وضع یک لفظ برای یک معنا باید لفظ و معنا تصور شوند. بنابراین وضع، در ابتدا بین صورت لفظ و صورت معنا تحقق پیدا می‌کند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- حتی خود واقع لفظ یعنی صوتی که از تحریک تارهای صوتی ما ایجاد می‌شود و موجی در هوا ایجاد می‌کند، در ابتدا موضوع نیست. یعنی نه موضوع، آن صوت خارجی است و نه موضوع له، آن شیء خارجی. واضع صورتی از لفظ را برای صورتی از معنا، وضع می‌کند. موضوع صورتی از لفظ است و موضوع له هم صورتی از معنا.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- البته وضع بر دو گونه است: تعینی و تعینی.
- آنچه بیان کردیم در مورد وضع-های تعینی است که واضع مشخصی دارد. اما وضع-های تعینی نیز با اندک تفاوتی از این جهت، شبیه به وضع-های تعینی هستند. در آنجا هم در واقع صورتی از لفظ و صورتی از معنا، در ابتدا با هم ارتباط پیدا می‌کنند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- صورت لفظ که در ذهن واضع وجود دارد، مرآت و آینه‌ی لفظ در خارج است. از این رو، وقتی واضع صورت لفظ را برای یک معنا وضع می‌کند، تمام آن الفاظی که این صورت بر آنها تطبیق می‌شوند، برای معنا وضع می‌شوند. مثلاً لفظ آب در خارج مصداقی از همان صورت لفظ آب است و همان طور که صورت لفظ آب برای معنای آب وضع شده، این لفظ نیز برای معنا وضع می‌شود.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- حال اگر معنای موجود در ذهن واضع، از موجودات محقق در خارج باشد، آن مفهوم ذهنی نیز مرآت و آینه-ی مصادیق خارجی خواهند بود. بدین ترتیب گویا واضع لفظ و صوت را برای آن شیء خارجی وضع کرده است. یعنی اگرچه در ابتدا واضع صورت لفظ را برای صورت شیء خارجی وضع می‌کند؛ اما این صورت لفظ و صورت معنا، وسیله-ای برای ارتباط بین خود لفظ و خود آن شیء خارجی هستند.



## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- این مطلب در تمامی وضع-ها صادق است. کسی که نام حسن را برای فرزند خود برمی‌گزیند، ابتدا صورت لفظ را برای صورت معنا وضع می‌کند. اما او قصد دارد لفظ حسن برای این فرزند وضع شود. پس صورت لفظ را آینه-ی الفاظ خارجی و صورت معنا را آینه-ی شیء خارجی یعنی فرزند خود قرار می‌دهد. در واقع با کمی تسامح می‌توان گفت: واضع صورت لفظ و صورت معنا را همانند عنوان مشیر برای لفظ و معنا (که مراد همان واقع معنا، همان مصداق و حقیقت خارجی است) می‌بیند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- اما این که چقدر مخاطب یا متکلم حقیقت خارجی را می‌شناسد، هیچ تأثیری در این وضع ندارد. پدري که اسم فرزند خویش را حسن می‌گذارد، به خصوصیات روحی یا ظاهری او، شغل او، رفتارهای او و... کاری ندارد. چه فرزند حکیم باشد چه نقاش باشد و چه... . چه از حیث ظاهری دارای جذابیت باشد و چه یک فرد عادی باشد و چه... . چه پدر روحیات فرزند خویش را بشناسد و چه... . هیچ کدام از اینها نقشی ایفا نمی‌کند. زیرا در واقع لفظ برای این شخص (با هر خصوصیتی که دارا است) وضع شده است.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در مثال خورشید و آب هم همین گونه است. لفظ خورشید برای آن شیء خارجی وضع می‌شود و تصورات گوناگون افراد در مورد حقیقت آن، نقشی در این وضع ندارد. یعنی تصورات یکی نسبت به خورشید ممکن است با تصورات دیگری فرق داشته باشد. یکی آن را جسمی کروی فرض کند و دیگری آن را یک جسم تخت بداند و چه بسا ممکن است بسیاری از این تصورات غلط باشد و هیچ ربطی به خورشید که در خارج محقق است، نداشته باشد. اما با این حال همه در موضوع و موضوع له متفقند. همه از لفظ خورشید همان خورشید محقق در آسمان را اراده می‌کنند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در بسیاری علوم اتفاق افتاده که نظریه-ای باطل و نظریه-ی دیگری جایگزین آن شده است؛ اما در مورد و موضوع بحث تغییری رخ نداده است. مثلاً قدما گمان می‌کردند فلک یک جسم شیشه-ای است که ستاره-ها مثل میخ روی آن کوبیده شده-اند. آنها بر اساس نظریه-ی خویش، به رؤیت صور فلکی پرداختند. دقت رؤیت-های آنها تا امروز محفوظ مانده است و حتی اسمی که آنها برای آن صور در نظر گرفته بودند، تا به امروز باقی است.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- به عبارت دیگر با این که امروزه بسیاری از آن اطلاعات نجومی را باطل می‌دانیم و در مورد فلک، گردش سیاره‌ها و ارتباط اجرام با همدیگر، اعتقاد به مطالب دیگری داریم، باز همان صور و همان اجرام را با همان نام‌هایی که گذشتگان انتخاب کرده بودند، می‌شناسیم.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- موضوع بحث نجوم یعنی خود آن ستارگان و سیارگان تغییر نکرده-اند، اما نظریه-ای که در مورد آنها وجود دارد، تغییر یافته است. دلیل این مطلب به همان نکته-ای باز می‌گردد که در وضع توضیح دادیم. واضح در هنگام وضع، به آن شیء خارجی نظر داشته، اگرچه تصورات او نسبت به آن شیء غلط بوده است. با تغییر آن تصورات و اعتقاد به چیزی خلاف آن، معنای موضوع له لفظ تغییر نمی‌یابد. در واقع نحوه-ی تصور ما یا گذشتگان، موضوعیتی در موضوع له بودن آن شیء ندارد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- کلمه‌ی اختلاج در علم پزشکی نیز از این سنخ است. قدما لرزشی را که به طور ناگهانی بر قسمتی از پوست یا گوشه‌ی لب پیدا می‌شد، اختلاج می‌نامیدند و علت آن را افزایش بلغم در بدن می‌دانستند. امروزه تصور اخلاط اربعه در پزشکی وجود ندارد و در مورد این پدیده، نظریه‌ی دیگری ارایه می‌شود، اما همچنان همین اصطلاح در مورد این پدیده به کار می‌آید.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- توضیح این مطلب در مفاهیم غیرحسی به توجه بیشتری نیازمند است. چیزی مثل تناقض، امری محقق در خارج نیست و مثل اسب، ستاره، درخت و... نمی ماند. تناقض فقط یک مفهوم ذهنی است که تحققش در خارج محال می باشد. بنابراین مصداق عینی خارجی ندارد. در همین جا نیز واضع در هنگام وضع، مفهومی را که در ذهن خویش دارد، به صورت عنوان مشیر برای آن مفهومی قرار می دهد که در اذهان پیدا می شود. یعنی همان طور که خورشید نفس الامری دارد و نفس الامر آن، واقع خارجی عینی است، تناقض هم نفس الامری دارد. نفس الامر آن، عالم ذهن است. واضع لفظ تناقض را برای مفهومی که در عالم ذهن وجود دارد، وضع می کند. او در وضع خویش، معنا را با تمام خصوصیاتش که دارد، در نظر نمی گیرد. از این رو، ممکن است تصور او با تصور دیگران از این معنا در بعضی خصوصیات تفاوت داشته باشد.



## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در نظر منطقی هرگاه ناسازگاری بین دو مفهوم به گونه‌ای باشد که به طور مطلق وجوداً و عرفاً قابل اجتماع نباشند، تناقض رخ می‌دهد و لازمه‌اش تحقق یک سری شرایط است. مشهور منطقی‌ها در مورد تناقض، هشت وحدت را شرط می‌دانستند؛ اما با دقت نظر معلوم شد که وحدت حمل نیز باید به عنوان شرط بین دو متناقض در نظر گرفته شود. صدر المتألهین این شرط را به وحدت‌های هشت-گانه افزود و معتقد بود در صورت واحد نبودن حمل، تناقضی بین سلب و ایجاب نیست.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- با این که به وحدات هشت-گانه، یک وحدت افزوده شد، در موضوع له تناقض، تغییری رخ نداد. هر دو قایل یعنی چه آنها که فقط هشت وحدت را به عنوان شرط تناقض ذکر کردند و چه آنها که وحدت حمل را نیز افزودند، در استعمال لفظ و معنایی که اراده کرده-اند، تفاوتی ندارند. تفاوت آنها در تحلیل معنا است. در واقع منطقی این شرایط را در مفهوم تناقض اخذ نمی‌کند؛ بلکه فقط تناقض را دارای چنین شرایطی می‌داند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- حاصل سخن آن که ممکن است برخی اصطلاحات در یک بحث تخصصی به یک معنا به کار روند و در بحث تخصصی دیگر معنایی وسیع-تر یا متفاوت داشته باشند؛ اما در همان اصطلاح تخصصی با شاخص-هایی که برای آن مفهوم در نظر گرفته می‌شود، معنا تغییر نمی‌کند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- مثلاً تناقض در یک کاربرد تخصصی، تنافی بین نفی و اثبات به طور مطلق است و لفظ تناقض برای آن معنا وضع شده است. بر اساس این اصطلاح هر نوع تنافی را تناقض نمی‌گویند؛ اما ممکن است در اصطلاح دیگری، معنایی متفاوت با معنای اول، از آن اراده شود.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- یا مثلاً مدلول التزامی در منطق به یک معنا و در اصول فقه به معنای دیگر است. در اصول، مدلول التزامی، شامل مدلول تضمینی (به اصطلاح منطقی) و مدلول لازم به معنی الاعم نیز می‌شود؛ در حالی که در منطق مدلول التزامی فقط شامل مدالیل لازم بین بمعنی الاخص است.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- این بحث شبیه آن چیزی است که عرفا در مورد لفظ و معنا دارند. آنها معتقدند که لفظ برای جوهر معنا وضع می‌شود. واضح است که بحث عرفا یک بحث باطنی است و ما باید ساحت بحث را حفظ نماییم؛ ولی می‌توان آن را تا حدی در مباحث ظاهری هم تطبیق نمود.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در وضع-های متعارف، لفظ برای معنا وضع می‌شود و تصورات هر یک از ما در مورد معنا در موضوع له لفظ دخیل نیست. معنایی که واضع در هنگام وضع از مفهوم موضوع له دارد، حتی اگر یک مفهوم کاملاً ذهنی باشد، به منزله-ی یک عنوان مشیر برای تمام مفاهیم مشابه است. در هنگام وضع، مفهوم با تمام خصوصیاتش ملحوظ نمی‌شود. از این رو، اگر کمی خصوصیات تغییر کند، لفظ همچنان بر همان معنا دلالت می‌کند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- بله در جایی که استعمال لفظ موضوعیت پیدا می‌کند و بحث خیلی تخصصی می‌شود، ممکن است معنا با تمام مشخصه‌هایش موضوع له قرار بگیرد. در این صورت اگر یکی از مشخصه‌ها کنار گذاشته شود، دیگر آن معنا، موضوع له لفظ نخواهد بود.
- به عبارت دیگر گاهی حساسیت بحث اقتضا می‌کند، معنا به طور دقیق و با تمام مشخصه‌هایش لحاظ گردد. برخی اصطلاحاتی که در فقه به کار می‌بریم و شارع خود جاعل آنها بوده است، یا اصطلاحات قانونی که قانون گذار وضع کرده است، از این سنخند.



## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- این در حالی است که در استعمالات عرفی چنین چیزی جریان ندارد. بسیاری از اصطلاحات تخصصی، وقتی کاربرد عرفی می‌یابند، تغییر معنا می‌دهند و عرف از خصوصیات تخصصی آنها غافل می‌شود. البته برخی اصطلاحات تخصصی اصلاً به زبان عرف در نمی‌آیند و استعمال عرفی ندارند. آنها معنای خود را مرهون همان معنایی هستند که در آن دانش برای آنها در نظر گرفته شده است. اما آنها که در عرف کاربرد دارند، ممکن است تغییر معنا دهند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- مثلاً تناقض در عرف به معنای ناسازگاری به کار می‌رود و حتی تضاد و عدم ملکه را نیز در برمی‌گیرد. در حالی که در اصطلاح فلسفه یا منطق، تناقض چیزی غیر از تضاد یا عدم و ملکه است. عرف در واقع خصوصیات تناقض را کنار می‌زند و فقط ذات معنا یعنی ناسازگاری بین دو متناقض را حفظ می‌نماید. به عبارت دیگر از شرایط و خصوصیات معنا غافل می‌شود و فقط به خود ذات معنا می‌پردازد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- به همین دلیل در استعمالات عرفی خیلی از الفاظ به عنوان معادل هم به کار می‌رود؛ در حالی که در یک بحث تخصصی، آنها قسیم یکدیگر هستند. مثلاً تضاد و تناقض در عرف به یک معنا به کار می‌روند و گاهی تضاد و گاهی تناقض بر دو چیز متنافی اطلاق می‌شود. اما در استعمال خاص، تضاد یک چیز و تناقض چیز دیگر است که با هم قابل جمع نیستند و قسیم هم شمرده می‌شوند.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- با توجه به آنچه گذشت، معلوم می‌گردد که در حیطه-ی ارتباط لفظ با معنا، وقتی به وجدانیات یعنی آن معلومات حضوری که از لفظ و معنا داریم، مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم لفظ و معنا در عین حال که دو چیز هستند و با هم تفاوت دارند، خیلی به هم مرتبطند به گونه-ای که برای ذهن آشنای به لفظ، تصور معنا بدون لفظ مشکل است و نمی‌تواند معنا را بدون لفظ در ذهن بیاورد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در واقع علت این که متکلم به راحتی می تواند تکلم نماید، همین است که تا معنا به ذهن او می آید، لفظ هم به همراه آن حاضر می شود. به عبارت دیگر معنا در پوسته-ی لفظ پیچیده شده است. با همان سرعتی که معنا حاضر می شود، با همان سرعت هم متکلم سخن می گوید، به گونه-ای که گویا بین لفظ و معنا واسطه-ای وجود ندارد. مخاطب هم آنقدر سریع از لفظ به معنا منتقل می شود که گویا، مستقیم به معنا می رسد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- آنها که آشنای به زبان هستند، اصلاً به لفظ و نقش واسطه-ای آن توجه ندارند. ولی کسی که چندان با یک زبان آشنا نیست و می‌خواهد به آن زبان تکلم کند، با مشکلاتی روبه-رو است و به واسطه - یعنی لفظ - توجه بیشتری دارد. او همانند کسی است که در حال یادگیری رانندگی است. چنین شخصی دائماً به پدال گاز و ترمز و این که در کجا قرار دارند و چه موقع باید استفاده شوند، توجه می‌کند و چه بسا در انتخاب هول می‌شود. شخص مورد نظر ما هم در بسیاری موارد در انتخاب الفاظ مناسب برای معنای مطلوبش دچار مشکل می‌شود و چه بسا به لکنت می‌افتد. او در شنیدن هم مشکل دارد. گویا اصلاً بعضی کلمات را نمی‌شنود. علت این امر، عدم انتقال سریع او به معنا است. او با آن سرعتی که لفظ را می‌شنود، به معنا منتقل نمی‌شود.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- در چنین اشخاصی دوگانگی بین لفظ و معنا کاملاً واضح است و افراد اینچنینی دائماً در جست-وجوی لفظ مناسب برای معنای موجود در ذهن خویش هستند. اما وقتی بر اثر تمرین و ممارست، کاملاً بر زبان تسلط می‌یابند، یا وقتی به زبان مادری خویش که سال‌ها با آن سروکار داشته، سخن می‌گویند، آنچنان توانایی در تکلم پیدا می‌کنند که گویا وساطت واسطه‌ها از بین می‌رود. در حالی که لفظ همچنان لفظ است (اگرچه صورت لفظ در ذهن باشد) و معنا همچنان معنا است. هیچ‌گاه نمی‌توانیم معنا را بدون لفظ در ذهن حاضر کنیم مگر معانی محسوس را، آن هم در حد مفاهیم مبصر. یعنی شاید بتوانیم مبصرات را بدون لفظ حاضر کنیم؛ ولی جدایی معنا از لفظ به خصوص در معانی انتزاعی، امری بسیار مشکل به نظر می‌رسد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- با این وصف در فرایند استعمال، گوینده یا نویسنده با الفاظ خود قصد انتقال معنایی را دارد. چه گوینده یا نویسنده-ای باشد که الآن می‌گوید یا می‌نویسد و چه کسی باشد که در گذشته مطلبی را گفته یا نوشته است. او در هر حال به دلیل اراده و حکمتی که دارد، لفظ را بیهوده بر زبان جاری نساخته یا به رشته-ی تحریر در نیاورده است. او از بیان مطالب هدفی داشته است. اگر مخاطب یا خواننده بتواند آنچه مورد نظر صاحب سخن است، کشف کند، به معنای مراد او رسیده است.



## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- لازم به ذکر است که هم در بحث اصول و هم در نزد هرمنوتیک‌ها، کتابت و لفظ دو چیز حساب نشده‌اند. اگرچه کتابت خود علامت لفظ است و امری جدای از لفظ به حساب می‌آید، ولی در بحث ما که نظر به معنای مورد نظر متکلم و کشف آن توسط مخاطب است، این مطلب چندان اهمیتی ندارد و می‌توانیم آن دو را (یعنی کتابت و لفظ را) یکی حساب نماییم. برای همین ما گاه با یک متن و خواننده روبه‌رو هستیم و گاه با لفظ و مخاطب آن. فرض ما این است که متکلم یا نویسنده دارای اراده و حکمت است و قصد دارد با آن واسطه - یعنی لفظ یا کتابت - معنای مورد نظر خویش را به مخاطب خویش القا نماید. و مخاطب با کشف معنای مورد نظر به مراد او دست می‌یابد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- بله ممکن است مخاطب علاوه بر مراد متکلم چیزهایی را بفهمد که متکلم اراده نکرده یا اصلاً در صدد مخفی کردن آنها است. این مطالب خارج از فضای اراده-ی متکلم است و به دلیل اطلاعاتی است که مخاطب دارد. اما چقدر از این استفاده‌های بیرونی که آنها را سایه‌های معنایی می‌نامیم، صحیح می‌باشد، نکته-ی دیگری است. چه بسا هیچ کدام از آنها درست نباشد و اصلاً متکلم در سخن خویش به آنها نظر نداشته باشد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- آنچه اینجا بر آن تأکید می‌ورزیم، این است که معنای نهایی کلام و سخن متکلم و نویسنده، در حد مدالیل خود لفظ و همان مراد متکلم است. مطالب دیگری که فراتر از معنای لفظ به دست می‌آیند، حتی اگر در حاشیه و سایه-ی خود این معنا فهمیده شوند، چیزی خارج از آن هستند و چه بسا اصلاً مورد نظر متکلم نباشند یا متکلم در صدد مخفی کردن آنها باشد.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- این مطلب چیزی است که هرمنوتیک‌ها و حتی شلایرماخر مرز آن را از ابتدا حفظ نکردند. شلایرماخر معتقد بود معنای نهایی متن، مراد متکلم نیست بلکه تمام زندگی مؤلف است. در حالی که مسلماً اگر زندگی مؤلف را به طور کامل بشناسیم، ممکن است از متن او استفاده‌ای کنیم که دیگران نمی‌توانند، اما هرگز نمی‌توان گفت آنچه استفاده کرده‌ایم، معنای این لفظ است؛ حتی اگر در سایه‌ی همین معنا به آن رسیده باشیم.

## فرایند انتقال معنا از گوینده به شنونده

- از این رو، این سخن شلایرماخر که ممکن است مفسر یک متن، متن را از خود مؤلف بهتر بفهمد، سخن درستی است. چه بسا خود مؤلف توجه نداشته باشد که سخن او نتیجه-ی احساسی است که در شرایط خاص ایجاد گشته است و مفسر چون آگاه از این اطلاعات است، مطلبی را از متن استفاده می‌کند که حتی خود مؤلف به آن توجه نداشت. کما این که امکان دارد مؤلف در صدد مخفی کردن برخی لوازم سخن خویش باشد و مخاطب به دلیل اطلاعات خاصی، به کشف آنها نایل آید.